

پرسش و پاسخ ندای آزادی از فصلان سیاسی دربارهی مقدرات برجام

تقی روزبه

ندای آزادی: با توجه به شرایط سالهای قبل از برجام مانند تحریم‌های بین‌المللی و خطر جدی جنگ، آیا برجام (برنامه جامع اقدام مشترک) قرارداد مثبتی برای کشور ما بود و یا فقط باعث بقای جمهوری اسلامی شد؟

تقی روزبه: به پرسش‌های پیچیده‌ای چون بحران هسته‌ای ایران با ابعاد جهانی که در آن بازیگران مختلفی نقش‌آفرینی می‌کنند، دشوار بتوان با آره یا نه پاسخ داد. تمرکز بر روندهای نسبتاً پایدار و جاری و چه بسا متضاد در آن و نیز شیوه برخورد اصولی عموماً این نوع ارزیابی‌ها را مشروط می‌کند:

در مواجهه با برجام لازم است چندین نکته اساسی را لحاظ کرد. تن دادن به برجام محصول پیشبردسیاستی بوده است که به بن بست خورد و به رژیم تحمیل شد. علت هم اساساً فشارهای اقتصادی و سیاسی ناشی از اجماعی بود که دولت آمریکا توانست حول آن در سطح جهانی بوجود آورد و خامنه‌ای به عنوان رأس نظام ناگزیر شد با هدف حفظ آن و موقعیت خود، برای دست‌یابی به منابع نفت و ارز (پول) (که شاه‌رگ حیاتی رژیم را تشکیل می‌داده است) جام زهر بنوشد و تن به عقب‌نشینی بدهد. طبیعی است طرفی که عقب می‌نشیند قادر نخواهد بود در صحنه مذاکره ادعای پیروزی بکند. پیمانی که در شرایط ناکامی و فشار بسته می‌شود، چارچوب و رئوس اصلی اش توسط طرف پیروز دیکته می‌شود که طبعاً همراه با پایمال شدن و تضییع حقوق طرف بازنده خواهد بود. گرچه در ظاهر سعی کردند آن را با اصطلاح بردبرد بنامند، اما همه این مانورها در چارچوب قواعد عمومی توازن قوای بازنده و برنده صورت گرفت. چنان که در واقعیت امر این رژیم اسلامی بود که حاضر شد لااقل برای مدتی از حقوق طبیعی و بین‌المللی متعلق به همه کشورهای نرمال و ریز و درشت جهان، بطور رسمی و امضاء شده صرف‌نظر کند و به عنوان کشوری تحت نظارت و کنترل که خود آژانس و سران کشورهای غرب به کرات آن را بزرگترین نظارت و کنترل تاریخی بر یک کشور خوانده

اند تن بدهد. در این جا تنها می توان به دو مورد از موارد متعدد از این گونه پیمان های اسارت بار اشاره کرد: یکی تن دادن به باصطلاح وعده یک دولت مستعجل (وعده اوباما)، بدون آن که کل حکومت آمریکا خود را متعهد به آن و قطعنامه سازمان ملل بکند و این در حالی بود که طرف تعیین کننده در کل معادلات ۱+۵ دولت آمریکا بود. در حقیقت از همان اول حکومت آمریکا (به ضمیمه نهادکنگره و سنا) رسماً از سپردن تعهد معاف شدند و دولت هرشش ماه آن را تمدید می کرد (این نوع حقه بازی های پیچیده و شمشیربدست توسط قدرت های بزرگ در این گونه معادلات یک طرفه امر ناآشنا و بی سابقه ای نیستند) . دوم تعبیه مکانیزم ماشه معکوس پیرامون شکایت درون برجام بود که عقل هیچ اجنه ای به آن نمی رسید و چنان ماهرانه و حقه بازانه تنظیم شده بود که اگر ایران بفرض روزی به دلیل نقض آشکارطرف دیگر به آن شکایت می برد، مسیرپیشبردان بطوراجتناب ناپذیر منجر به بازگشت کل تحریم ها توسط هریک از ۵ قدرت دارای حق وتو شورای امنیت (و بطریق اولی آمریکا) می شد که چیزی جز انداختن حلقه طناب بدست خود به دورگردن خود نبود! درست بهمین دلیل عجیب نبود که رژیم جرئت نکرد علیرغم نقض آشکارآن توسط طرف تعیین کننده دست به شکایت برد. و حالا، آن هم با چراغ سبزاروپا به پیمان مودت بین ایران و آمریکا زمان شاه در دادگاه لایحه متوسل شده است! بنابراین نمی توان فراموش کرد که از برکت حکومت اسلامی تا اطلاع ثانوی نقداً کشورایران تحت کنترل یکی از شدیدترین رژیم های نظارت جهانی قرارداد که حتی شامل نحوه کنترل و دریافت درآمدهایش، از جمله درآمدهای نفتی و ارزهای ناشی از آن یعنی منبع اصلی اقتصادی کشورهم هست. این که مثلاً از قبل پیمانی چون ترکمنچای نتیجه گرفته شود که اگر بفرض ایران به مطالبات روسیه تزاری تن نمی داد ممکن بود عواقب بدتری داشته باشد و فرضاً نقاط بازهم بیشتری از کشوراشغال شود- که احتمالاً هم حرف پرتی نیست- نمی توان نتیجه گرفت که مثلاً آن پیمان ننگین مثبت بوده است. شاید برجام آنقدرننگین بنظر نرسد، اما در گوهر و ماهیت خود خالی از آن نوع تمکین ها ولو به شکل موقت نیست. طبیعی است که در قضاوت بین دو حالت بد و بدتر تحت شرایطی می توان یک گزینه را شرکتر یافت؛ اما این چنین توصیفی نمی تواند به آن معنا و جنبه مثبت بدهد و توجیه کننده دفاع از آن هم چون امرمثبت باشد. «بد و شر» هیچگاه مثبت نیست و از همان جنس خیانت های حاکمیت و سیاست های تباه کننده آن است که کشور را به این جا رسانده است. در حقیقت ادعاهای تازه دولت جدیدآمریکا بر همین بستر صرفنظر کردن از حقوق بدیهی یک کشور ولو به شکل «موقت» سربرآورده است. منتقدین کلی

وضعیت ناگزیر نیستند که خود را به وضعیت تعین یافته توسط برخورد دو نیروی ارتجاعی تنزل بدهند، بخصوص اگر توجه داشته باشیم که ما همواره با این گونه موقعیت های تاکتیکی باصطلاح گزینش بین بد و بدتر مواجه هستیم و چوبش را هم به کرات خورده ایم. از همین رو اهمیت تاکید بر رویکرد اصولی و مستقل از حاکمان از هردوسو، بیشتر می شود. این رویکرد اصولی نسبت به وضعیت مشخص و تاکتیک ها بی اعتنا نیستند اما باید از منظر موازین خود و رویکردی انتقادی به وضعیت نگریت و بین استراتژی و رویکردهای تاکتیک پیوند درست و اصولی برقرار ساخت. چنین رویکردی نمی تواند اساسا خود را زندانی انتخاب حاکمان مرتجع نماید. مخالفت با پروژه های معطوف به انرژی هسته ای و بطریق اولی سودای سلاح هسته ای که من نیز از آن دفاع می کنم، نمی تواند ما را به این نتیجه برساند که پس زنده باد شق بد و کمترتباہ کننده!، چنین رویکردی، به معنای افتادن در همان تله موقعیت تاکتیکی بین بد و بدتر است و هم به معنی تقلیل وجوه گوناگون تضیقات برجام که در اصل، یک پیمان امنیتی اقتصادی و سیاسی است و نه فقط صرفا هسته ای، و هم دادن مدال به رژیم که با تحمیل این همه هزینه های عظیم انسانی و اقتصادی و سیاسی برکشور و دست آویزه قدرت های بزرگ حق انتخاب آزاد مردم ایران را سلب کرده و آن را به چنین نقطه ای بحرانی رسانده است، بدون آن که حتی تغییر اساسی در رویکردهای تباہ کننده خویش بدهد.

به گمان من رژیم در دوراهی سقوط به بحران های هولناک و چه بسا خطرناک برای بقایش از یکسو و عقب نشینی یا «نرمش قهرمانانه» از سوی دیگر قرار گرفته بود که هم چون دوره جنگ ایران و عراق شق دوم را اختیار کرد و بهمین دلیل هم در چهارچوب یک پروژه وسیع سیاسی، روحانی را برای حل این معضل بر سرکار آورد و پس از انجام وظیفه اش هم تصمیم به پنچر کردن وی گرفت... در عین حال نباید فراموش کنیم که تصمیم به این عقب نشینی ها چه در جنگ عراق (با قتل عام ۶۷) و چه در برجام با تشدید سرکوب فشارهای داخلی اعم از رسانه ها و فعال شدن دولت موازی و دستگیری فعالین و جنبش ها همراه بوده و برای نیروهای ترقی و فعالین پیشرو و جامعه بدون هیچ گاه بدون تاوان هم نبوده است... در حقیقت این انتخاب رژیم بوده است بین دو گزینه فوق و نه انتخاب مردم و یا مدافعان دموکراسی و آزادی و برابری خواه. از همین رو نیروهای ترقی خواه و مردمی که نقشی در این سیاست ها و گزینش ها نداشته و ندارند، درست تر است که با طرح رویکرد مستقل خود و از منظر آن به برجام به پردازند و بجای خوش انگاری های مثبت گرایانه، اساس سیاست های رژیم را که منجر به

چنان بن بست ها و وضعیتی می شود که به هزینه مردم تن به چنان پیمان های خفت آوری بدهد (که گشایشی هم در وضعیت آن ها ایجاد نمی کند) موردنقد و افشاگری قراربدهند و برهمان پایه بجای تن دادن به این نوع پیمان ها، خواهان لغو هرگونه فعالیت های هسته ای- نظامی و غیرنظامی- بشوند و از قضا نسبت به فضای سرکوب و فشاری که رژیم با این نوع عقب نشینی ها وارد می کنند هشداربدهند و خواهان تضمین حقوق انسانی شهروندان و فعالین بشوند. هیچ منافاتی ندارد که ضمن تشریح جنبه های اسارت بارآن، خواهان تعطیلی کل فعالیت های هسته ای بشویم. البته امروزه تعرض گسترده ترامپ به برجام گرچه باصطلاح آن را روسفید کرده است، و اکنون هم مسائل تازه و مهم تری چون تحریم و ... مطرح شده اند ، اما حتی آن ها هم نمی توانند تغییری در ماهیت آن پیمان بدهند.

خلاصه آن که به باور من اگر رژیمی وضع را به آن جا می رساند که خود ناگزیر می شود بین دو گزینه «شربد» و «شربدتر» یکی را انتخاب کند نمی توان با اتلاق مثبت بودن به او مدال داد. او باید حول عملکردخود بازخواست شود.

ندای آزادی: در صورتی که ایران به تعهداتش بر مبنای این توافق ادامه دهد و دیگر طرفهای برجام مانند چین، روسیه و اروپا به آن پایبند بمانند، برجام میتواند بدون حضور آمریکا ادامه داشته باشد؟

روزبه: با توجه به نقش تعیین کننده دولت آمریکا به عنوان طرف اصلی بحران هسته ای، طبعاً برجام بدون آمریکا و در تقابل کامل با آن، به جسدنیمه جانی تبدیل می شود که البته از سوی هیچ کدام از طرف ها و هرکدام بدلیلی متفاوت نباید به مرحله دفن برسد حتی به شکل برخورددوفاکتو از سوی آمریکا. برای آمریکا از این جهت که حفظ ظاهری برجام توسط اروپا می تواند، خلاخروج آمریکا ضمن ایراد فشارهای سنگین را پرکرده و مانع از بازگشت رژیم به غنی سازی و بکارگیری این حربه شود در غیرآن صورت جزمداخله نظامی آمریکا (و اسرائیل) برای درهم کوبیدن تاسیسات هسته ای و احتمال درگیری های گسترده نظامی با ایران گزینه ای نمی ماند که ورودبه آن نه مطابق با استراتژی ترامپ است و نه افکارعمومی آمریکا آن را می پذیرد. ازهمین رو رویکرد اروپا و آمریکا علیرغم برخی تنش ها و اختلافاتی که دارند در کل یک سیکل کامل و مکملی را تشکیل می دهد که امکان یک جنگ همه جانبه سرداقتصادی آمریکا با ایران را باهدف فروپاشاندن توان اقتصادی، رژیم سیاسی را یا واداربه عقب نشینی

برای مذاکره مجدد کرد و یا اگر تن نداد محکوم به فروپاشی از درون نمود. بدون آن که رژیم جمهوری اسلامی بتواند عکس العمل اساسی انجام بدهد، خود وضعیت دراماتیزه ای که رژیم قادر به نشان دادن هیچ عکس العمل مهمی در برابر آن نیست، محصول طبیعی همان نوع قراردادهای و سیاست هاست. تهدیدهای رژیم در عرصه بازگشت به غنی سازی گسترده عملیات تهدیدهای توخالی است برای امتیازگیری از اروپا و اگر جدی هم باشد جز یک عمل انتحاری نخواهد بود. همه طرف ها هم از وضعیت آچمزشدگی رژیم آگاهی دارند و سعی دارند که از آن سود به برند. در این میان حمایت محدود اروپائی ها از آن تا حدی است که مجاری تنفسی رژیم بطورکمال قطع نشود، که این به معنی گشودن یک باریکه راه است برای دادوستد حداقل رژیم. دفاع از برجام نیمه جان علاوه بر حفظ وجه نمادین کنترل اشاعه فعالیت های هسته ای و کنترل انفجاربحران منطقه ای و مهاجرت، برای مقابله با یک جانبه گرائی و یکه تازی های ترامپ در مقیاس جهانی هم هست، و از قضا از این جنبه برجام و انگیزه حفظ آن در شرایط کنونی حاکم برجهان برای اروپائی ها معنای تازه ای پیدا کرده است و اشتباه خواهد بود که برجام را صرفا با گذشته آن تحلیل کنیم. علیرغم فشارهای فزاینده به رژیم و مواجه شدن با یک جنگ سردهمه جانبه توسط یک ابرقدرت، تنها شانس و فرصتی که در کنار تهدیدها برای رژیم اسلامی فراهم شده است، یکه تازی ترامپ در بهم زدن نظم جهان پس از پایان جنگ دوم و مشخصا پس از جنگ سرداست به هدف تامین فرادستی در حال زوال آمریکا در قرن بیست و یکم؛ که بقیه قدرت ها را به رقابت و مقابله با خودکشانده است و همین درآمیزی تخاصمات جهانی با بحران هسته ای که خود نیز دارای وجهه جهانی بود، برخی همپوشانی ها و همسوئی ها را هم چون فرجه ای برای رژیم اسلامی فراهم ساخته است که بدرجاتی منافع خود را با منافع اروپا و چین و روسیه گره بزند. با این همه اروپا صرفا به شکل مشروط و محدود از آن حمایت می کند نه فقط بدلیل مجموعه رفتارهای منطقه ای و غیرمنطقه ای و موشکی رژیم، بلکه بخاطر پیوندها و منافع مشترکی که با آمریکا دارد. چنان که برای هریک از رقبای بزرگ آمریکا در تحلیل نهائی منافع مشترک آن ها با آمریکا بر منافعشان با رژیم ایران اولویت دارد. در چنین وضعیتی رژیم سعی می کند که از دو حربه سمت گیری به قدرت های شرقی و تهدیدبه بازگشت به وضعیت قبل از برجام، از اروپا و برخی جناح های درونی آمریکا سودجوید. در حقیقت تحولات درونی رقابت های سیاسی آمریکا نیز بیش از پیش با مساله ایران و برجام گره می خورد که این خود نیز موجب باقی ماندن همین برجام نیمه جان برروی صحنه جهانی می گردد.

ندای آزادی: آیا ملغا شدن برنامه برجام باعث سقوط و یا تسريع سقوط نظام جمهوری اسلامی خواهد شد؟

روزبه: همانطور که اشاره شد (سوی تحولات نوین دخیل در آن) برجام با خروج آمریکا و بازگشت های تحریم ها و فشارهای آن عملا تا حد زیادی سترون شده و اهمیت آن را فعلا باید در حفظ جنبه های نمادین و تامین باریکه راهی برای تنفس گاه رژیم از یکسو و ممانعت از ایجاد اجماع جهانی برای رژیم از سوی دیگر دانست؛ مگر آن که رژیم حاضر به خوردن جام زهری تازه و از جمله تغییر سیاست های منطقه ای خود بشود. نشانه ها و شواهدی دال برآنست که رژیم گرفتار در چنبره بحران های چندجانبه خود را ناگزیر می داند که به گونه ای بی سروصدا و محتاطانه این درب را بگشاید. چنان که هم اکنون با اروپائی ها بر سمسائل منطقه از جمله یمن و سوریه و... مذاکراتی را شروع کرده است، در سوریه آشکارا در برابر تعرضات اسرائیل خاموش است، هنوز نتیجه این مذاکرات مشخص نیست. بنابراین همه چیز بستگی به آن دارد که رژیم چگونه با اتمسفر نوینی که به برجام در ارتباط با تغییرشرایط جهانی و نیز شرایط داخلی رژیم معنا و سویه های تازه داده برخوردار کند. تا آن جا که شواهد و قرائن کنونی نشان می دهند رژیم برای حفظ خود در برابر وضعیت خطرناک داخلی (نارضایتی مردم و بحران فزاینده اقتصادی) و مقابله با فشارهای فزاینده آمریکا، و لاجرم نجات خود، در صدد گشایش رابطه با اروپاست که اساسا با سویه های سیاسی ممکن است. گشایش این رابطه مستلزم دادن امتیازات تازه و عقب نشینی های تازه است.

بنابراین حفظ کیان نظام و بهره گیری از برجام مستلزم خوردن جام زهرجدیدی است که رژیم ناگزیر از نوشیدنش خواهد بود. البته رژیم سعی خواهد کرد که به اصطلاح با فرمول های بردبرد به آن پوشش بدهد. با این حساب اگر برجام به طور کامل سقوط کند و اگر رژیم به سمت عمل انتحاری افزایش غنی سازی حرکت کند، طبعا تشدید فشارهای خارجی و تشدید بحران های داخلی و بویژه بحران اقتصادی و معیشتی احتمالا با شدت بیشتری موجودیت رژیم را تهدید خواهند کرد، اما معلوم نیست که این نوع شکنندگی ها حتما به سود مردم و رهائی از استبداد و فلاکت و دست یابی به آزادی و دموکراسی باشد. چرا که از دل فقر و فلاکت و بی ثباتی زیاده از حد، چه بسا خشونت و تباهی و خشم کور و توهمات ناکجا آبادی فوران کند.

بطور کلی می توان گفت که اگر واقعا می شد درآمدهای نفتی رژیم را به صفر رساند، بدیهی بود رژیمی که بندنافش متکی به رانت و مداخل

نفتی است قادر به تداوم حیات خود نمی بود. اما چه تجربه و چه دلایلی وجود دارند که رساندن آن به صفر امکان پذیر نیست و رژیم مثل جمهوری اسلامی و ژئوپلتیک ایران و منطقه و نیازهای جهانی سبب می شوند که بهر صورت راه هائی برای فروش آن یافت شود. از همین رو نمی توان با فشارهای صرفا تحریمی آمریکا حکم به سرنگونی آن داد. اما از آنجائی که رژیم اسلامی بطورهمزمان با مولفه های گوناگونی از بحران بخصوص شکاف حاکمیت و مردم هم مواجه است لغو برجام و تحریم ها تنها می تواند با عبور از منشورمجموعه این بحران ها اثر گذاری داشته باشد. البته این اثرها هم در حوزه های گوناگونان متفاوت و چه بسا متناقض هستند و الزاما هم همگی مثبت نیستند. از همین رو در کل بدلیل دخیل بودن عوامل گوناگون داخلی و جهانی نمی توان رابطه ای مستقیم و خطی بین آن و سقوط رژیم برقرارکرد. و دقیقا بدلیل همین عدم امکان رساندن صادرات نفتی به صفر و تاثیرات متفاوت تحریم ها در مولفه های گوناگون چه بسا رژیم با ایجادجیره بندی و فضای سرکوب و بگیر و بند و همزبانی نسبی جناح های درونی خود در برابرخطرمشترک بتواند خود را لااقل برای مدتی سرپا نگهدارد. و این در حالی است که رشدطبیعی و درون زای فرایندسرنگونی می توانست و می تواند نتایج بهتری داشته باشد.

ندای آزادی: با توجه به قدرت و امکانات گسترده آمریکا برای تحریم ایران و تحت فشار قرارداد کشورهای دیگری که با ایران مناسبات اقتصادی دارند، خروج آمریکا از برجام چه پیامدهایی برای مردم ایران و برای جمهوری اسلامی به همراه خواهد داشت؟

روزبه: با توجه به شتاب حوادث در همین فاصله زمانی از خروج آمریکا و شروع جنگ سیاسی و روانی دولت آمریکا و نیز فازنخست تحریم ها ، شاهد تاثیرات آن چون بحران حادارزی و افزایش روزانه قیمت ها هستیم و طبیعی است که با کاهش صدورنفت به نصف و مشکل بازگشت ارز به کشور و بازار این نوع تاثیرات بازهم بیشترشود. اما خطاست که وقوع این حجم از بحران را صرفا به عوامل خارج و فشارآمریکا منتسب کنیم. این فشارها بی تردید موثربوده اند اما هم چون نیشتری بر حباب های بی شمار بحران های ساختاری رژیم عمل کرده اند بویژه در حوزه اقتصادی و نیز فسادبی کرانی که سر تا پای رژیم را فراگرفته است و نیز عدم اعتمادگسترده مردم به رژیم و البته شکاف ها و کارشکنی ها و موازی کاری های درونی خود رژیم . در واقع فشارهای آمریکا در تصادم با چنین بستری آکنده از بحران نقش کاتالیزور را پیدا کرده است. از قضا وجودهمین بحران ها است که

زمانداران کاخ سفید را بیش از پیش به نتیجه بخش بودن فشارهای خود امیدوار ساخته است.

خلاصه آن که سویه های سربازکردن بحران های انباشته شده چندین دهه ای رژیم، تشدید گرانی و فرار سرمایه، نزدیک تر شدن جناح های رژیم در نوک هرم قدرت بدلیل تهدیدهای خارجی و تشدید فقر و سرکوب مردم و تشدید فضای خفقان و تقویت موقعیت و نقش آفرینی سپاه و نیروهای سرکوب و البته ایجاد یک فرجه جهانی برای رژیم بدلیل نقض پیمان های دسته جمعی توسط ترامپ اشاره کرد. همانطور که این فقرات نشان می دهند تاثیرات متفاوت و چه بسا متناقضند که بخشی از آن ها رژیم را تضعیف می کند و بخشی هم تقویت، که دست بدست هم داده و نتیجه خروجی بحران را مشروط می کنند. در این میان آن چه که محرز است تاثیر آن سرکوب و تشدید فلاکت و نیز سازمان یابی مستقل مردمی است. دلیل آن هم تاثیر کور و متضادی است که حربه تحریم، که کل کشور به شمول رژیم و مردم را هدف می گیرد، و دامن زدن به برخی گرایش های منفی در درون صفوف جنبش ضد استبدادی است.

ندای آزادی : اپوزیسیون خارج از کشور چه وظائفی در این شرایط بر عهد دارد؟

روزبه: با توجه به اهمیت این سوال و نیز پیچیدگی های آن پاسخ به آن در یک نوشته چندخطی دشوار است، بخصوص که برحجم نوشته نباید بیش از این افزود. از همین رو به شکل تلگرافی به آن ها اشاره می کنم:

بسته به آن که منظورمان از اپوزیسیون خارج چه گرایش و یا گرایش هائی باشد پاسخ می تواند متفاوت باشد. چون گرایش های متعدد و چه بسا متضادی وجود دارند که هر کدام برنامه و رویکرد خود را دارند و بر همان اساس وظایف متفاوت و چه بسا متضادی را برای خود تعریف کنند.

سوی آن، با توجه به معضل اصلی گسیختگی در صفوف و جبهه ضد رژیم، شامل منفردین و گروه ها و جریان ها و نیروهای مختلف، و فقدان پیوند لازم به جنبش های داخل کشور و بدنه اجتماعی لازم، تا آنجائی که به طیف مدافعان آزادی و برابری مربوط می شود، بهتر است که کنشگران این طیف اولویت و هدف خویش را گردآوری و یا نزدیکی و همسو کردن نیروهای نزدیک و متعلق به خود در خارج کشور از یکسو و همزمان تلاش برای پیوند و همکاری و همراهی با نیروهای اجتماعی و

سیاسی منتناظر در داخل کشور و نیز در سطح جهان از سوی دیگر صرف کنند. این تلاش‌ها در راستای فعلیت مادی بخشیدن به هستی و حضور اجتماعی چنین طیفی است. البته در این رویکرد پیوند با جنبش‌های اجتماعی گوناگون چه در داخل و چه در سطح جهانی از اهمیت اساسی برخوردار است. رویکردی چندجانبه لازم است تا نیروهای اپوزیسیون در طی فرایندی بتوانند با توانمندسازی خود چه به لحاظ سازمان‌یابی و چه به لحاظ گفتمان‌یابی با ایجاد کمپین‌ها و رسانه‌ها و جلب حمایت‌های نیروهای خارج کشور و نیز حمایت‌های جهانی، تبدیل به صدای رسای جنبش مقاومت داخل کشور در سراسر جهان بشوند. به موازات کمپین‌های مختلف و ابراز انواع حمایت‌ها و همبستگی‌های حداکثری هماهنگ شده، آن‌ها باید به موازات آن بتوانند به دیگر وظیفه دشوار ولی حیاتی خود برای شدن، یعنی ایجاد ظرف‌های گفتگوها و دیالوگ‌های متقابل حول مهم‌ترین مسائل مربوط به جنبش ضد استبدادی مطالباتی با عطف به شرایط و تحولات امروز جهان مبادرت کنند. در حقیقت مشارکت فعال در گفتمان‌یابی ترقی‌خواهانه و در حال شکل‌گیری جنبش و گسترش شبکه‌های اقدام عملی برای همراهی و حمایت از جنبش‌ها، دو بازوی اصلی پیشروی را تشکیل می‌دهند. بدیهی است که پذیرش اصل تکثر و رویکرد فرافرقه‌ای و همکاری حول اشتراکات و سازمان‌یابی باز و شبکه‌ای (و نه هرمی) از موازین ضروری برای طیف بندی و نزدیک شدن انواع خرده‌گرایش‌های متعلق به این طیف است. طبیعی است که همکاری این طیف و سطح آن و از جمله اتحاد عمل‌های موردی با دیگر رویکردها و طیف‌ها نیاز به بررسی مشخص مواضع و رویکرد آن‌ها دارد و تابعی است از مبارزه آن‌ها با استبداد حاکم و پای بندی به موازین دموکراسی و برابری اجتماعی و رابطه‌اشان با قدرت‌های امپریالیستی. آن‌چه که در این میانه مهم است ایجاد ظرف و بستری است که در آن امرشدن و شکل‌گرفتن یک اپوزیسیون ترقی‌خواه آن‌هم با توجه به دست‌آوردهای نوین جنبش‌های اجتماعی-طبقاتی ممکن گردد. امروزه ایجاد بستری تعامل و سوخت و ساز این طیف و ساختن زمینه عینی برای شدن اهمیت کلیدی دارد. مبنای این همکاری‌های عملی نیز تا آن‌جا که به شرایط داخل کشور برمی‌گردد، وجود عینی و رشد جنبش مقاومت مقاومت با ویژگی‌های ضد استبدادی-مطالباتی و سویه‌های ضد سرمایه‌داری است که بطور عینی در داخل و در صفوف کارگران و زحمتکشان و معلمان و پرستاران و دانشجویان و زنان و مردمان تحت ستم مضاعف و جریان دارد. وجود چنین جنبشی در حال گسترش گرچه با همه ناسازه‌ها و نارسائی‌های خود اهرم نیرومندی است که می‌تواند به سازمان‌یابی نیروهای اپوزیسیون ترقی‌خواه خارجی نیز جان و توان تازه‌ای بخشد.

